

تحول در سیاست خارجی و نقش جهانی آمریکا از منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال به نئومرکانتیلیسم

الهام رسولی ثانی آبادی*

سحر براتی**

چکیده

هدف اصلی این پژوهش مطالعه «تحول نقش جهانی آمریکا در عرصه بین‌الملل» بوده است. بر طبق استدلال این پژوهش سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تاکنون مبتنی بر منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال بوده است و با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ، تحولی جدید در نقش جهانی آمریکا در حال شکل‌گیری است که در صورت تداوم می‌تواند نظم بین‌الملل را متحول سازد. از این‌رو تمرکز پژوهش معطوف به استدلال‌های طرف‌داران ایفای نقشی محدود برای آمریکا در عرصه بین‌الملل بوده است. پرسش اصلی پژوهش این بوده که «چرا رویکرد دولت آمریکا در دوران ترامپ از منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال به منطق نئومرکانتیلی تغییر کرده است و آیا این تغییر می‌تواند نظم بین‌المللی را تغییر دهد؟» بر طبق فرضیه اصلی پژوهش هزینه‌مند بودن منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال برای آمریکا انتقادات گسترده‌ای را به همراه داشته و با قدرت‌یابی ترامپ، به‌عنوان جدی‌ترین منتقد این منطق، زمینه برای حرکت به‌سوی رویکرد نئومرکانتیلی فراهم آمده است. این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی بوده و از منابع مکتوب و مجازی برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال، اوپاما، ترامپ

Rasooli@yazd.ac.ir

* دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)؛

barati.sahar95@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه یزد؛

تاریخ پذیرش: زمستان ۹۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱۵

فصلنامه روابط خارجی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، صص ۱۶۹-۱۹۴

مقدمه

نقش ایالات متحده آمریکا در جهان از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ تاکنون همواره دربردارنده مؤلفه‌هایی مهم از منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال بوده است. این کشور بعد از جنگ جهانی دوم به صورت کاملاً فعال نقش رهبری بلوک غرب را ایفا کرده و در امور بین‌الملل مشارکت حداکثری داشته است. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده تنها کشوری بود که ظرفیت و تمایل جدی برای ایجاد نظم جدید بین‌المللی داشت. در واقع تمایل آمریکا برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال علاوه بر کسب منافع ملی، ناشی از خواست سیاست‌گذاران این کشور برای جلوگیری از تکرار جنگ‌های بزرگ، اختلالات اقتصادی و سرخوردگی‌های ناشی از نیمه اول قرن بیستم بود؛ یعنی دوره‌ای که شامل جنگ جهانی اول، رکود بزرگ اقتصادی، ظهور کمونیسم و فاشیسم، هولوکاست و در نهایت جنگ جهانی دوم می‌شد.

ناظران و پژوهشگران سیاست خارجی آمریکا در طول ۷۰ سال گذشته از اصطلاحات و عبارات مختلفی برای تبیین و تحلیل نقش ایالات متحده در جهان استفاده کرده‌اند که از جمله می‌توان به نقش «رهبر جهانی»^۱، «رهبر جهان آزاد»^۲، «ابرقدرت»^۳، «قدرت مافوق»^۴، «قدرت اجتناب‌ناپذیر»^۵، «مدیر سیستم»^۱، «پلیس

-
1. Global Leader
 2. Leader of the Free World
 3. Superpower
 4. Hyper Power
 5. Indispensable Power

جهانی»^۲ یا «هژمون جهانی»^۳ اشاره کرد و تمامی اصطلاحات نامبرده را در منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال خلاصه کرد. طرف‌داران این نظم معتقدند که آمریکا به واسطه هزینه‌های گزاف در ایجاد و حفظ نظم بین‌الملل، از مزایای امنیتی، سیاسی و اقتصادی زیادی نیز برخوردار شده است؛ از جمله حفظ توازن قدرت در هر دو سطح جهانی و منطقه‌ای و بر عهده داشتن نقشی برجسته در ایجاد و اداره نهادهای جهانی و اجرای قوانین مالی و تجارت بین‌المللی.

از سوی دیگر منتقدین نظم بین‌المللی لیبرال در خارج از آمریکا معتقدند که این ساختار در اصل برای خدمت به منافع ایالات متحده و تحکیم برتری و هژمونی جهانی این کشور پی‌ریزی شده است و به اعتقاد مخالفان داخلی نیز بین‌الملل‌گرایی لیبرال، آمریکا را در زنجیره‌ای از سازمان‌ها، معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی در دسرساز گرفتار ساخته و حاکمیت این کشور را تضعیف کرده است. در هر صورت نظم بین‌المللی لیبرال مانند سایر نظم‌های پیش از خود در همه حوزه‌های جغرافیایی فراگیر نشده و تا حدودی آرمان‌گرایانه است و گاهی توسط حامیان خودش نقض شده، با مقاومت و حتی طرد برخی از دولت‌ها و بازیگران غیردولتی مواجه شده و موضوع تنش‌ها و چالش‌های مختلفی بوده است (Danforth, 2018). بعضی از منتقدان با تأکید بر موارد بالا، استدلال می‌کنند که نظم بین‌المللی لیبرال بیشتر یک «افسانه»^۴ است تا واقعیت^۵ (Friedman, 2018; Allison, 2018). در مقابل طرف‌داران این نظم ضمن تأیید برخی از محدودیت‌های آن، افسانه بودن آن را رد می‌کنند و بر تفاوت‌های آن نسبت به نظم‌های بین‌المللی پیش از آن تأکید دارند (Mazarr, 2018; Simpson, 2018).

با به قدرت رسیدن ترامپ رویکرد این کشور نسبت به نقش جهانی آمریکا در نظام بین‌الملل متحول و این موضوع به یکی از مهم‌ترین مباحث داخلی آمریکا

-
1. System Administrator
 2. World Policeman
 3. World Hegemon
 4. Myth
 5. Reality

تبدیل شده است؛ با این محور اصلی که «آیا ایالات متحده باید در نظم لیبرال خودساخته همچنان به صورت فعال نقش آفرینی کند یا به جای آن، یک نقش محدودتر را به عهده بگیرد که باعث کاهش مشارکت ایالات متحده در امور جهانی شود؟»

در رابطه با سیاست خارجی ایالات متحده آثار متعددی به رشته تحریر در آمده است: «آیکنبری» (۱۳۹۰)، در مقاله «آینده نظم جهانی لیبرال بین‌المللی گرایایی پس از آمریکا» معتقد است نظم حاکم قدیم به رهبری ایالات متحده و اروپا، جای خود را به نظمی می‌دهد که در آن به طور فزاینده به سوی همراهی با کشورهای در حال ظهور غیر غربی پیش می‌رود. ایالات متحده تضعیف شده، قادر به دفاع از سیستم قدیم نخواهد بود. شاخصه‌های بین‌المللی گرایایی لیبرال مانند شفافیت و حفظ روابط قانون محور که در نهادهایی همچون سازمان ملل و هنجارهایی مانند چندجانبه‌گرایی متجلی است، جای خود را به سیستم رقابتی‌تر و پراکنده‌ای از بلوک‌ها، حوزه‌های نفوذ، شبکه‌های مرکانتیلیستی و رقابت‌های منطقه‌ای می‌دهد.

«متقی» (۱۳۸۱)، مقاله «بررسی زمینه‌های محیطی و پیامدهای ساختاری بین‌المللی گرایایی محافظه‌کار و هژمونیک‌گرایی آمریکا» را با این مقدمه آغاز کرده که آمریکایی‌ها اعتقاد دارند در دهه ۱۹۹۰ و در آستانه قرن بیست و یکم به آن دسته از توانمندی‌ها نائل شده‌اند که تاکنون هیچ‌یک از کشورهای هژمونیک در نظام بین‌المللی از آن برخوردار نبوده است. بر اساس چنین ادراکی، متقی در سیاست خارجی آمریکا برای اداره امور جهانی دو رویکرد کاملاً متفاوت ارائه می‌کند؛ در رویکرد نخست به بین‌المللی لیبرال می‌پردازد. رویکرد دوم را به‌عنوان بین‌المللی‌گرایان محافظه‌کار اطلاق می‌کند و معتقد است که این افراد درصددند هژمونیک‌گرایی آمریکا را بر اساس رویکردهای مبتنی بر نظامی‌گری و چالش‌گری هویتی با سایر گروه‌های فرهنگی و مذهبی پیگیری کنند.

«زهرانی» (۱۳۹۲)، در کتاب «بررسی انتقادی سیاست خارجی آمریکا» هفت منطق شامل «راهبرد نقش جهانی»، «منطق هژمون‌گرایی»، «منطق واقع‌گرایی»، «منطق انزواگرایی»، «منطق لیبرالیسم»، «منطق بین‌المللی گرایایی لیبرال» و «منطق ضد

امپریالیسم» را به صورت اجمالی بررسی کرده است. البته در این اثر فقط به مطالعه مفهومی و محتوایی مناطق سیاست خارجی آمریکا پرداخته است.

اهمیت پژوهش پیش رو در این است که با تأکید بر منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال و نئومرکانتیلیسم^۱ به بررسی عینی و عملیاتی سیاست خارجی اوپاما و ترامپ می‌پردازد و حامل پیام تغییر روند سیاست خارجی آمریکا و به دنبال آن تغییر نظم جهانی است و در این راستا استدلال‌های طرف‌داران نقش محدود آمریکا در جهان بسیار حائز اهمیت است.

سازمان‌دهی پژوهش به این صورت است که ابتدا چارچوب مفهومی مقاله شامل منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال، مطرح و سپس تاریخچه این منطق در سیاست خارجی آمریکا به اختصار توضیح داده می‌شود. در قسمت بعد عوامل داخلی و خارجی تحول در سیاست خارجی آمریکا و به دنبال آن رویکرد اتخاذی ترامپ در سیاست خارجی و استدلال‌های مخالفان منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال تجزیه و تحلیل و در پایان نتیجه پژوهش و روندهای آینده ارائه می‌شود. روش جمع‌آوری داده‌های این پژوهش به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای صورت گرفته و رویکرد آن نیز توصیفی-تحلیلی است؛ به این معنا مقاله با استفاده از رویکرد توصیفی به تشریح منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال در سیاست خارجی آمریکا پرداخته و برای واکاوی و تحلیل دیدگاه مخالف بین‌الملل‌گرایی لیبرال از رویکرد تحلیلی بهره برده است.

۱. چارچوب مفهومی

«نظریه‌های نقش جهانی آمریکا»^۲ را که از نظریات جامع در تحلیل سیاست خارجی آمریکا است، «پاتریک کالاهان»^۳ مطرح کرده است. او در این نظریه با طرح مفاهیم محوری همچون نوع نگاه دولت‌های مختلف آمریکا نسبت به سطح درگیر شدن در امور بین‌الملل، گستره جغرافیایی، چندجانبه‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی، جهانی شدن، منافع ملی، قدرت، نقش رهبری، نظامی‌گرایی،

1. Neomercantilism

2. Theories of America's World Role

3. Patrick Callahan

مداخله‌گرایی و تعهدات اخلاقی «منطق‌های سیاست خارجی آمریکا»^۱ را معرفی می‌کند که عبارت‌اند از: منطق برتری‌جویی، واقع‌گرایی، انزواگرایی، لیبرالیسم، بین‌الملل‌گرایی لیبرال و ضدامپریالیسم افراطی. هر یک از منطق‌های شش‌گانه تصور نقش جهانی و مناسب برای ایالات متحده یا راهبرد سیاست خارجی این کشور در عرصه بین‌الملل است (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۱۸).

منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال حامی جدی وابستگی متقابل فزاینده، اولویت دادن به اهداف بین‌المللی به جای اهداف ملی، تمرکز بر سراسر جهان به جای کشورها و مناطق خاص جغرافیایی، درگیر شدن در امور بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی به جای یک‌جانبه‌گرایی، ایفای نقش رهبری مشروع و مشارکتی به جای رهبری ضعیف و یک‌جانبه، طرف‌دار سرسخت جهانی شدن اقتصاد و پایبند به تعهدات اخلاقی و از طرف دیگر مخالف نسبی نظامی‌گرایی و مداخله‌گرایی است (کالاها، ۱۳۸۷، ص ص ۱۹۸-۱۷۱). از مهم‌ترین مؤلفه‌های سیاست خارجی بین‌الملل‌گرایانه می‌توان به ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال و دفاع از آن، پیشبرد دموکراسی، آزادی و حقوق بشر و پیشگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای در اروپا و آسیا اشاره کرد که در ادامه به‌طور مختصر توضیح داده می‌شود:

۱- ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال و دفاع از آن: یکی از عناصر اصلی نقش ایالات متحده در جهان از زمان جنگ جهانی دوم، دفاع و ترویج نظام بین‌المللی لیبرال بوده که ایالات متحده با حمایت متحدانش در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم آن را ایجاد کرده است. سایر اصطلاحات مورد استفاده برای ارجاع به نظم بین‌المللی لیبرال عبارت‌اند از: «نظم بین‌المللی تحت رهبری ایالات متحده»^۲، «نظم بین‌المللی پس از جنگ»^۳، «نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد»^۴ و «نظم بین‌المللی آزاد»^۵؛ اما اغلب ناظران و پژوهشگران به‌طور کلی به «نظم لیبرال»^۱ یا «نظم تحت

-
1. Logics of American Foreign Policy
 2. U.S.-led international order
 3. postwar international order
 4. rules-based international order
 5. open international order

رهبری ایالات متحده»^۲ اشاره می‌کنند.

۲- پیشبرد دموکراسی، آزادی و حقوق بشر: دومین نقش ایالات متحده در جهان از زمان جنگ جهانی دوم، دفاع از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر به‌عنوان ارزش‌های جهانی بوده است. این عنصر از نقش ایالات متحده بیشتر متأثر از نظریه صلح دموکراتیک بوده است که مطابق با آن کشورهای دموکراتیک به مردم خود پاسخگو هستند و در نتیجه امکان هزینه برای جنگ و تجاوز به یکدیگر را به حداقل می‌رسانند.

۳- پیشگیری از ظهور هژمون‌های منطقه‌ای در اروپا و آسیا: سومین عنصر نقش ایالات متحده در جهان از زمان جنگ جهانی دوم، مخالفت با ظهور هژمون‌های منطقه‌ای در اروپا، آسیا یا جهان زیر نفوذ آمریکا بوده است. با توجه به میزان جمعیت، منابع و فعالیت‌های عظیم اقتصادی در اروپا و آسیا، یک هژمون منطقه‌ای می‌تواند برای تهدید منافع حیاتی آمریکا قدرت کافی داشته باشد و این در شرایطی است که اروپا و آسیا نمی‌توانند به‌طور مستقل و به‌تنهایی از ظهور چنین هژمون‌هایی جلوگیری کنند.

منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال در رابطه با سیاست خارجی آمریکا بر چند نکته اساسی تأکید دارد: ۱- امنیت ملی آمریکا صرفاً یک موضوع نظامی نیست؛ بلکه مسائل دیگری همچون حفاظت از آمریکا در برابر آثار وابستگی متقابل، بیماری‌های فراگیر جهانی و رشد سریع اقتصادی ملت‌های فقیر را نیز در بر می‌گیرد. ۲- امنیت ملی آمریکا از طریق همکاری‌های چندجانبه جهانی بهتر تقویت می‌شود. ۳- همکاری جهانی نیازمند نهادها و سازمان‌های بین‌المللی کارآمد است؛ بنابراین آمریکا باید با سازمان‌های بین‌المللی همکاری و از قوانین بین‌الملل حمایت کند؛ ۴- قدرت پیچیده است و در موضوعات و زمان‌های مختلف مستلزم منابع، بازیگران و سلسله‌مراتب مختلفی است. از طرفی قدرت نظامی کارایی محدودی دارد و ایجاد مقاومت می‌کند؛ بنابراین قدرت آمریکا تا حدی محدود و وابسته به عوامل محیطی

1. liberal order

2. U.S.-led order

است. ۵- آمریکا از نقش مشروع رهبری در جهان برخوردار است، اما این رهبری باید بدون سلطه‌جویی انجام گیرد. ۵- آمریکا برای مشکلات جهان با یک الزام اخلاقی مواجه است (کالاها، ۱۳۸۷، صص ۱۷۲-۱۷۳). در قسمت بعد ضمن بررسی تاریخچه منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال در آمریکا، به راهبردهای سیاست خارجی آمریکا از منظر این منطق پرداخته می‌شود.

۲. روند پژوهی رویکرد بین‌الملل‌گرایی لیبرال در سیاست خارجی آمریکا (۲۰۱۶-۱۹۱۳)

۲-۱. تاریخچه منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال در سیاست خارجی آمریکا

به لحاظ تاریخی، بین‌الملل‌گرایی لیبرال به‌منزله آموزه‌ای منسجم در «دوران روشنگری»^۱ سر برآورد و در اعلامیه ۱۴ ماده‌ای «وودرو ویلسون»^۲ (۱۹۲۱-۱۹۱۳) که می‌خواست مبنای صلح در دوران پس از جنگ جهانی اول را مشخص کند، به نقطه اوج خود رسید. در واقع ویلسون نخستین رئیس جمهوری بود که سیاست خارجی دولتش از اصول بین‌الملل‌گرایی لیبرال متأثر گشت. تلاش بین‌الملل‌گرایان لیبرال برقراری صلحی بود که بر مبنای لیبرالیسم شکل گرفته باشد و ویژگی‌هایش، دیپلماسی آشکار، حق تعیین سرنوشت، تجارت آزاد، خلع سلاح، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و تشکیل سازمان بین‌المللی و امنیتی به‌صورت جامعه ملل باشد (گریفیتس، ۱۳۹۰، صص ۶۷).

اگرچه «قرارداد ورسای»^۳ که شامل میثاق جامعه ملل نیز بود در سال ۱۹۱۹ توسط مجلس سنای آمریکا رد شد، به معنای کنار گذاشته شدن کامل اندیشه بین‌الملل‌گرایی لیبرال نبود؛ چراکه اندیشه آرمان‌گرایی و بین‌الملل‌گرایی لیبرال موج بزرگی در جامعه روشنفکران آمریکا ایجاد کرده بود. تأثیر این موج حتی در بین جمهوری‌خواهان پس از ویلسون نیز مشهود بود و دولت‌های جمهوری‌خواهی که بعد از ویلسون به قدرت رسیدند، به مشی بین‌الملل‌گرایانه او دست‌کم در حوزه

1. Age of Enlightenment

2. Woodrow Wilson

3. Treaty of Versailles

«خلع سلاح»^۱ پایبند بودند (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۱۹۲).

در دهه ۱۹۴۰ ایالات متحده سعی کرد پروژه بین‌الملل را دوباره از سر بگیرد. آرمان «فرانکلین روزولت»^۲ (۱۹۴۵-۱۹۳۳) ایجاد نوعی «نظام جهانی» بود که در آن قدرت‌های اصلی نظام، برای تقویت صلح با یکدیگر همکاری کنند و اگرچه ایالات متحده در ایجاد این نظم نقش رهبری را ایفا می‌کند، اداره این نظم به صورت جمعی صورت گیرد. از این زمان به بعد دولت روزولت قصد داشت یک نظام تجارت آزاد با همکاری قدرت‌های بزرگ را تدارک ببیند. اعلامیه چهار ماده‌ای او در زمان جنگ جهانی دوم و حمایت «منشور آتلانتیک»^۳ از نظم بعد از جنگ، آرمان روزولت را مهیا کرد و دستور کار گسترده‌ای به بین‌الملل‌گرایی لیبرال داد. در این برهه بین‌الملل‌گرایی لیبرال با مفاهیمی همچون وابستگی متقابل، پا را فراتر از آرمان‌های ویلسون گذاشت و ایالات متحده نقش‌های منحصربه‌فردی همچون حمایت‌های امنیتی، تأمین کالاهای عمومی، گشایش بازار و پشتیبانی مالی از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی را به عهده گرفت و خود را در مرکز این نظم خودساخته قرار داد. دلار آمریکا به ارز بین‌المللی و بازار داخلی آمریکا به محرک اقتصاد جهانی تبدیل شد (آیکنبری، ۱۳۹۰، صص ۱۳۷-۱۳۸).

«جان اف. کندی»^۴ (۱۹۶۳-۱۹۶۱) از حامیان بین‌الملل‌گرایی لیبرال محسوب می‌شود که با به قدرت رسیدن او الگوهای قدیمی مبتنی بر استراتژی انتقام همه‌جانبه، کنار گذاشته و استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر جایگزین آن شد. در همین زمان عصر تشنج‌زدایی در روابط آمریکا و شوروی آغاز گشت و آمریکا رفتار همکاری‌جویانه‌ای با اتحاد شوروی از خود نشان داد و در عین حال پیوندهای منطقه‌ای خود را در کشورهای جهان سوم به‌خصوص کشورهای خاورمیانه، آسیای غربی و آسیای جنوب غربی و آسیای جنوب شرقی گسترش داد.

1. Disarmament

2 Franklin D. Roosevelt

3. Atlantic Charter

4. John Fitzgerald Kennedy

«جیمی کارتر»^۱ (۱۹۷۷-۱۹۸۱) در دوران ریاست جمهوری خود سعی داشت یک سیاست خارجی مبتنی بر اصول بین‌الملل‌گرایی لیبرال را پایه‌ریزی کند. وی پیش‌بینی کرد که «در آینده نزدیک، بیشتر مسائل مربوط به جنگ و صلح، مشکلات اجتماعی و اقتصادی خواهند بود، نه مشکلات امنیتی - نظامی که از جنگ جهانی دوم به بعد بر روابط بین‌الملل حاکم بوده است... و در این جامعه بین‌المللی، قدرت لازم برای حل مشکلات جهان - به‌ویژه قدرت اقتصادی و سیاسی - دیگر در دست دولت‌های محدود نیست؛ بلکه اکنون قدرت در دست دولت‌های مختلفی است که فرهنگ، تاریخ و تمایلات مختلفی دارند». از این‌رو ماهیت تغییر یافته قدرت، لزوم شکل‌گیری «دیپلماسی همکاری‌جویانه»^۲ را تشدید کرده است (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳).

«رونالد ریگان»^۳ (۱۹۸۱-۱۹۸۹) تا حدی از خط‌مشی لیبرالی فاصله گرفت و از کوچک شدن نقش دولت حمایت کرد.

«جورج هربرت واکر بوش»^۴ (۱۹۸۹-۱۹۹۳) با دکترین نظم نوین جهانی بر چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌الملل تأکید داشت و تلاش کرد رهبری دوران نظام تک‌قطبی پساجنگ سرد را به دست گیرد؛ اما نظم نوین جهانی بوش پدر نتوانست به هدف اصلی او، یعنی تأمین نظم و امنیت با چندجانبه‌گرایی تحت رهبری آمریکا دست یابد؛ چراکه دیگر قدرت‌های جهان به این راهبرد تن ندادند. چین و روسیه بعد از «بوریس یلتسین»^۵ و حتی قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای پذیرفتند که ذیل آنچه نظم نوین جهانی خوانده می‌شد رفتار کنند.

«بیل کلینتون»^۶ (۱۹۹۳-۲۰۰۱) دولت خود را تحت تأثیر منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال می‌دانست. در سیاست امنیت ملی دولت کلینتون آمده است: «تعدادی از

1. Jimmy Carter

2. Cooperative Diplomacy

3. Ronald Wilson Reagan

4. George Herbert Walker Bush

5. Boris Nikolayevich Yeltsin

6. Bill Clinton

مشکلات فراملی مانند کاهش تدریجی مناطق طبیعی، تخریب محیط زیست، هجوم پناهندگان و رشد سریع جمعیت که زمانی دارای اهمیت چندانی نبودند، اکنون تهدیدی جدی علیه رفاه و امنیت کنونی و درازمدت آمریکا محسوب می‌شوند» (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵). همچنین دولت کلیتون تلاش‌های مؤثری کرد تا مسائل مختلف جهانی به‌طور جدی در فعالیت‌های روزانه ادارات مسئول امور خارجی مطرح شود. تأسیس دفتر «امور جهانی»^۱ در وزارت خارجه، از نمونه اقدامات کلیتون در این زمینه است (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵).

در دوران ریاست جمهوری «جورج دبلیو بوش»^۲ (۲۰۰۱-۲۰۰۹)، با به قدرت رسیدن نو محافظه‌کاران و به دنبال آن حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، زمینه برای ایجاد رهبری واحد مهیا شد. از این دوران به‌عنوان عصر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا یاد می‌شود. در این راستا، تدوین دکترین جنگ پیشگیرانه و استراتژی پیش‌دستانه از سوی کاخ سفید اعمال می‌شد.

سیاست خارجی دولت «باراک اوباما»^۳ (۲۰۰۹-۲۰۱۷) نیز همواره از منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال تبعیت می‌کرد (Renshon, 2012, p 15). سند امنیت ملی دولت باراک اوباما در سال ۲۰۱۰ محورهای اساسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را موارد ذیل می‌داند: لزوم پیوند میان قدرت نظامی و اقتصادی؛ خودداری از یک‌جانبه‌گرایی در حل مسائل بین‌المللی؛ آمریکا نقشی محدود در مداخلات جهانی ایفا می‌کند؛ آمریکا در راستای ایمن ساختن جهان بر روابط دولت تأکید می‌کند؛ تأمین امنیت ملی آمریکا از طریق همکاری با متحدان و تأکید بر گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور چین، هند و روسیه؛ نظارت بر فرازوفروود جریان دموکراتیزاسیون در جوامع دیگر به‌جای دموکراسی‌سازی با حمله نظامی (US National Security Strategy, 2010: 22).

از این جهت راهبردهای سیاست خارجی آمریکا از منظر منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال را می‌توان در قالب جدول ذیل خلاصه کرد:

-
1. Bureau of Global Affair
 2. George Walker Bush
 3. Barack Hussein Obama

جدول ۱. راهبردهای سیاست خارجی آمریکا از منظر منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال

بین‌الملل‌گرایی لیبرال	راهبردهای سیاست خارجی	
تأکید بر حل مسائل مشترک جهانی در قالب همکاری‌های بین‌المللی گسترده و برخورداری نهادهای بین‌المللی از اهمیت و صلاحیت فوق‌العاده نسبت به گذشته.	وابستگی متقابل فزاینده	سیاسی - استراتژیک
موافق جدی درگیری در امور بین‌الملل، رهبری نظام‌های اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، همکاری در ایجاد نهادهای بین‌المللی، ترویج آزادی‌های سیاسی و اقتصادی در جهان.	درگیر شدن در امور بین‌الملل	
موافق رهبری آمریکا به صورت مشروع، مشارکتی و مامشات‌جویانه، تأکید بر توانایی اعمال نفوذ آمریکا در یک نظام مبتنی بر وابستگی متقابل پیچیده.	ایفای نقش رهبری	
تأکید بر پایبندی به نسبت زیاد آمریکا بر تعهدات اخلاقی. آمریکا بهتر است مروج خیر یا خیر عامه باشد.	پایبندی به تعهدات اخلاقی	
تأکید بر استفاده از چندجانبه‌گرایی و اعتقاد به اینکه هیچ دولت یا ائتلاف محدودی نمی‌تواند به‌تنهایی مشکلات پیچیده جهانی را حل و فصل کند.	چندجانبه‌گرایی جمعی	
موافق جهانی شدن اقتصاد و اعتقاد به اینکه تجارت و مبادله دولت‌ها را مدرن‌تر ساخته، گرایش‌های غیر لیبرال را مهار و ساختار جامعه بین‌الملل را تقویت کرده است.	جهانی شدن اقتصاد	
تأکید بر منافع وسیع آمریکا در عرصه بین‌الملل، اعتقاد بر اینکه رفاه مردم آمریکا به تحصیل اهداف گسترده در سطح جهان وابسته است.	منافع ملی	
تأکید بر اینکه آمریکا در همه عرصه‌ها یک قدرت بزرگ است؛ اما در هیچ عرصه‌ای قدرت مسلط نیست، از این رو باید همکاری کند. استفاده از قدرت هوشمند: تلفیق مؤثر قدرت نرم و سخت.	قدرت	نظامی - امنیتی
غیرنظامی‌گرا؛ چراکه استفاده از نیروی نظامی نتایج نامناسبی دارد و همکاری صلح‌آمیز را خدشه‌دار می‌کند.	نظامی‌گرایی	
عدم مداخله‌گرایی؛ به دلیل اینکه مداخله به تحدید همکاری‌های بین‌المللی منجر می‌شود؛ اعتقاد بر مداخلات آمریکا در قالب ائتلاف‌های چندجانبه بین‌المللی.	مداخله‌گرایی	

۳. تغییر منطق سیاست خارجی آمریکا به نئومرکانتیلیسم

در رابطه با استراتژی ایالات متحده آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ دیدگاه‌های متفاوتی در میان نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل وجود دارد که در این راستا می‌توان به چهار نگرش عمده اشاره کرد.

۳-۱. ملی‌گرایی

دیدگاه مبتنی بر ملی‌گرایی بر رهایی آمریکا از قید تعهدات بین‌المللی و به دنبال آن توجه و رسیدگی بیش از پیش به مسائل داخلی تأکید دارد. «هال براندز»^۱ استاد

امور جهانی در دانشکده عالی «مطالعات بین‌الملل دانشگاه جانز هاپکینز» در جدیدترین کتاب خود تحت عنوان «استراتژی کلان آمریکا در دوران ترامپ»^۱ (۲۰۱۸) می‌نویسد: «اصل سازمان‌دهنده مرکزی در دولت ترامپ بر این ایده استوار است که آمریکا به‌طور سیستماتیک و بر مبنای مناسبات نظم جهانی لیبرال پس از جنگ جهانی دوم که خود آن را ایجاد کرده از طریق پیمان‌های چندجانبه، اتحادها و سازمان‌های بین‌المللی دائماً در حال استثمار شدن است و این کشور تنها در صورتی مجدداً قدرتمند و موفق خواهد شد که بپذیرد امور بین‌الملل اساساً یک بازی با حاصل جمع صفر است و صرفاً بر ملی‌گرایی و اعاده حاکمیت آمریکا تأکید داشته باشد» (Brands, 2018, p 161). براندز استدلال می‌کند که تمامی دولت‌های ایالات متحده از سال ۱۹۴۵ به بعد، با وجود برخی تغییرات جزئی، متعهد به نوعی «استراتژی کلان» برای رهبری جهان بوده‌اند؛ اما رویکرد دونالد ترامپ با ادعای رهایی از قیدوبندهای جهانی نمایانگر شکست بارز این سنت است. ترامپ، وجود برخی مشکلات حل‌نشده از دولت‌های پیشین را به‌درستی تشخیص داده است؛ از جمله «سواری مجانی»^۲ بسیاری از کشورها با هزینه آمریکا مانند تجارت ناعادلانه با چین و امتناع متحدان آمریکا در ناتو از پرداخت عادلانه سهم خود؛ اما وی توان دیپلماتیک ترامپ را برای اصلاح این روابط به‌اصطلاح ناعادلانه ناچیز می‌داند.

۳-۲. جهان‌بینی رئالیستی

برخلاف براندز، پروفیسور «رنالد شوئلر»^۳ از «دانشگاه ایالتی اوهایو» سه نکته مثبت در سیاست خارجی ترامپ را برمی‌شمارد که شامل «پایان معاهدات تجاری غیرمنصفانه»، «کاهش چندجانبه‌گرایی» و «پایان سواری مجانی متحدان» است. او به‌صراحت می‌گوید: «جهان‌بینی ترامپ، اساساً یک جهان‌بینی رئالیستی است» (Schweller, 2018). شوئلر معتقد است که ترامپ سیاست بین‌الملل را آن‌گونه که

1. "American Grand Strategy in the Age of Trump"

2. Free-riding

3. Randall Schweller

همواره بود و هست می‌بیند و از این جهت شایسته تحسین است؛ در واقع سیاست بین‌الملل به‌مثابه قلمرو بسیار رقابتی متشکل از دولت‌های کاملاً خودمدار است که صرفاً نگران تأمین امنیت و رفاه اقتصادی خود هستند. شوئلر همچنین با انتقاد از سیاست خارجی پیش از دولت ترامپ به دلیل نادیده گرفتن رئالیسم به سخن ترامپ استناد می‌کند که گفته است: «ما دیگر این کشور و مردمش را با شعار دروغین جهانی شدن تسلیم نخواهیم کرد. دولت ملی [دولت- ملت] پایه و اساس واقعی آرامش و هماهنگی خواهد بود» (Schweller, 2018).

۳-۳. دکترین عقب‌نشینی

«ریچارد هاس»، رئیس شورای روابط خارجی و یکی از برجسته‌ترین مشاوران و متفکران حوزه سیاست خارجی آمریکا طی مقاله‌ای در آتلانتیک به اصطلاح «آمریکا و استعفای بزرگ»^۲ اشاره می‌کند (Haass, 2017). از منظر او سیاست خارجی ترامپ مبتنی بر «دکترین عقب‌نشینی»^۳ است که طی آن آمریکا به‌صورت داوطلبانه از قدرت و مسئولیت‌های بین‌المللی استعفا می‌دهد. ترامپ نخستین رئیس‌جمهور آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است که مسئولیت «رهبری جهانی» را خلاف منافع آمریکا می‌داند. در نتیجه ایالات متحده از اصلی‌ترین حافظ نظم جهانی به یک مستعفی بزرگ تبدیل شده است. با این حال، هاس در آخرین کتابش با عنوان «جهان در بی‌نظمی: سیاست خارجی آمریکا و بحران نظم قدیم»^۴ (۲۰۱۸) به این موضوع پرداخته که پیش از قدرت‌یابی ترامپ، نظم جهانی لیبرال که پس از جنگ جهانی دوم از سوی ایالات متحده ایجاد شده بود، به تدریج درگیری‌های خاورمیانه را تشدید و اخیراً بحران مهاجرت را به‌مثابه تهدیدی جدی برای اتحادیه اروپا به ارمغان آورده است. ترامپ عکس‌العمل جهانی شدن لیبرالیسم است؛ زیرا این امر پیامدهایی همچون تضعیف دولت ملی و حاکمیت را

1. Richard Haass

2. "America and the Great Abdication"

3. The Withdrawal Doctrine

4. "A World in Disarray: American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order"

در پی داشته است. پدیده ترامپ همچنین انعکاس‌دهنده نیروهای ضد جهانی شدن از جمله پوپولیسم و ناسیونالیسم است که می‌توان گسترش آن را در اروپا نیز شاهد بود. از این جهت به جای سرزنش ترامپ برای ایجاد اختلال در نظام بین‌الملل، می‌بایست نخبگان سیاسی در ایالات متحده و اروپا را سرزنش کرد که پیش از این هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای برای چنین نیروهای مخربی نداشته‌اند.

۳-۴. موازنه از راه دور

«مرشایمر» و «والت» در سال ۲۰۱۶ در مقاله‌ای با عنوان «موازنه از راه دور؛ بهترین استراتژی کلان ایالات متحده»^۱ به طرح نظریه «موازنه از راه دور»^۲ پرداخته‌اند. هدف اصلی این نوع از موازنه جلوگیری از سلطه یک قدرت متخاصم بر منطقه استراتژیک و مهم است که طی آن آمریکا از درگیری مستقیم با دولت‌های تحریک‌آمیز اجتناب می‌کند؛ مگر زمانی که منافع حیاتی این کشور در خطر باشد. آمریکا همچنین ضمن حفظ امنیت منطقه و متحدان سنتی خود، بار اصلی تأمین هزینه‌های امنیت را بر دوش متحدانش قرار می‌دهد. موازنه از راه دور به حفظ سلطه ایالات متحده در نیم‌کره غربی و مقابله با هژمونی‌های بالقوه در اروپا، شرق آسیا و خلیج فارس کمک می‌کند (Mearsheimer & Walt, 2016).

۳-۵. ظهور نئومرکانتیلیسم

مرکانتیلیسم عبارت از ملی‌گرایی اقتصادی جهت ایجاد جامعه ثروتمند و قدرتمند است. «آدام اسمیت»^۳ اصطلاح «نظام مرکانتیلی»^۴ را برای توصیف نوعی از نظام اقتصادی سیاسی وضع کرد که با محدود کردن واردات و تشویق صادرات در تلاش است به ثروت کشور بیفزاید (Heckscher, 1955, p13).

مرکانتیلیسم از اواسط قرن ۱۵ تا میانه‌های قرن ۱۸ بر اروپا حاکم بود. در اقتصاد مرکانتیلیستی که بر تجارت و دادوستد استوار بود، بر افزایش قدرت

1. "The Case for Offshore Balancing; A Superior U.S. Grand Strategy"

2. Offshore Balancing

3. Adam Smith

4. mercantile system

اقتصادی دولت و گسترش سرمایه آن تأکید می‌شد. در این دیدگاه برای افزایش ثروت و ذخایر ملی، ورود به عرصه تجارت خارجی باهدف افزایش صادرات امری پسندیده بود. مرکانتیلیست‌ها، از دخالت دولت در اقتصاد و تجارت خارجی، در راستای کنترل واردات و افزایش مازاد تراز پرداخت‌ها، پشتیبانی می‌کردند. افزایش صادرات نسبت به واردات، همواره مورد توجه آن‌ها بود و به همین دلیل با برقراری محدودیت‌های وارداتی مانند تعرفه گمرکی، سهمیه‌بندی و حمایت از صادرکنندگان موافق بودند (محترم و همکاران، ۱۳۹۵، صص ۲۰-۲۵).

سازمان‌دهی و به‌کارگیری تمامی ابزارهای قدرت دولتی برای رشد و توسعه تجارت و صنعت، رقابت مؤثرتر با رقبای خارجی و سرانجام توانمند ساختن دولت در گردآوری و سامان‌دهی منابع مورد نیاز، از جمله اصول مشترک میان مرکانتیلیست‌ها برای جنگ بوده است (Kissinger, 1994, p 59).

در دهه سوم قرن نوزدهم سیاست‌های مرکانتیلیستی در سراسر اروپا جای خود را به نوعی دیدگاه اقتصاد سیاسی کاملاً متفاوت یعنی «لیبرالیسم» داد و این دگرگونی با ظهور بریتانیا به‌عنوان قدرت برتر صنعتی، تجاری و اقتصادی جهان، تقویت شد و اصول آن مورد توجه دولت ایالات متحده قرار گرفت؛ به‌طوری‌که از زمان شکل‌گیری لیبرالیسم و اعتقاد به بازار آزاد تا به امروز تمامی دولت‌های ایالات متحده جانب‌دار این دیدگاه بودند؛ تا روی کار آمدن دونالد ترامپ و سیاست‌های اعلامی و اعمالی او که نوعی تردید نسبت به پیروی از سیاست‌های لیبرالی در دولت آمریکا به وجود آمد و این کشور را به سمت پیروی از نوعی مرکانتیلیسم هدایت کرد. به بیان دیگر، سیاست خارجی ترامپ فاقد هرگونه چشم‌اندازی در زمینه حقوق بشر و تعهد به گسترش دموکراسی است. دست‌کم از زمان رونالد ریگان حمایت از دموکراسی همواره مورد تأکید رؤسای جمهور آمریکا بوده است؛ ولی در زمان ترامپ توجهی به آن نمی‌شود.

در واقع عقاید ترامپ از مرکانتیلیسم سنتی فاصله دارد و برای مثال، بیزاری جستن او از قوانین دولتی کاملاً با این باور محکم نویسندگان مرکانتیل در تضاد است که «دولت می‌تواند و باید برای تأمین منافع ملی مستقیماً در اقتصاد دخالت

کند»؛ اما اظهارات و اقدامات اولیه او با منطق ملی‌گرا و صفر و صدی دوران مرکانتیلیست‌ها قرابت نسبی دارد. از این رو اصطلاح نئومرکانتیلیسم را در مورد او به کار می‌بریم. ترامپ در سخنرانی افتتاحیه ریاست جمهوری خود اظهار کرد: «ایالات متحده برای دهه‌ها صنایع خارجی را به قیمت نابودی صنعت آمریکایی غنی و دیگر کشورها را ثروتمند کرده است؛ در حالی که ثروت، قدرت و اعتماد کشورمان در افق ناپدید شده است» (Trump, 2017).

او در سخنرانی خود در نشست سران سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه (اپک) در ویتنام گفت که کشورش همواره منافع خود را در اولویت قرار خواهد داد و دیگر اجازه سوءاستفاده‌های تجاری را نخواهد داد (Liptak and Merica, 2017).

در بودجه پیشنهادی او از بودجه دیپلماسی، توسعه و کمک تجاری ایالات متحده به نفع هزینه‌های نظامی کاسته شده است؛ به طوری که بودجه دفاعی ۲۰۱۹ آمریکا را ۷۱۶ میلیارد و ۳۰۰ میلیون تعیین کرده که سه درصد (۲۰ میلیارد) بیشتر از بودجه سال ۲۰۱۸ است (U.S. Department of Defense, 2018)؛ هدف او اطمینان از این است که ایالات متحده به خودی خود و به قدر کافی قوی باشد که هر دشمن بالقوه‌ای را عقب براند.

به‌طور کلی خروج ترامپ از معاهده هسته‌ای ایران، «مشارکت ترانس پاسیفیک»^۱ و معاهده «تغییرات اقلیمی پاریس» یا حملات او به سازمان ملل، ناتو، نفتا و دیگر نهادهای چندجانبه، تهدید مستقیم نظم جهانی لیبرال ایجاد شده توسط ایالات متحده در پی جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود.

به بیانی، همه سخنان و تصمیمات ترامپ در کنار هم حاکی از یک راهبرد نئومرکانتیلیستی است که در آن نقش ایالات متحده در دنیا در وهله نخست «تبادلی و خصمانه» است که توافق‌های همخوان با تجارت آزاد را در راه ارضای برخی خواسته‌های خاص داخلی قربانی می‌کند، فضای کمی برای همکاری بین‌المللی پایدار به‌منظور برطرف کردن مشکلات مشترک وجود دارد و جای

گونه‌ای از رهبری اخلاقی در باب مسائلی مثل حقوق بشر و دموکراسی که ایالات متحده طی ۷۰ سال گذشته آرزوی آن را داشته، خالی است و رابطه بین اخلاق و سیاست واقعی در دوران ریاست جمهوری ترامپ بسیار نامطمئن است.

در رابطه با سیاست‌های اتخاذی ترامپ، «جوئل موکیر»، مورخ مشهور اقتصادی، نسبت به رویکرد اتخاذی ترامپ هشدار می‌دهد که «سیاست‌های مرکانتیلیستی منعکس شده در شعارهایی مانند اول آمریکا فاجعه‌بار خواهد بود» (Mokyr, 2017). «چارلز ژروم» هم معتقد است: «ترامپ دیدگاهی مرکانتیلیستی نسبت به سیاست خارجی نشان داده است که در آن کشورها با استفاده از منابع، توافقاتی منعقد می‌کنند که تنها روی منفعت مستقیم خودشان متمرکز است» (Szrom, 2016).

۴- عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر تحول منطق سیاست خارجی آمریکا

چنانچه استدلال شد راهبرد سیاست خارجی ترامپ به رویکرد نئومرکانتیلیستی نزدیک است که در راستای ضدیت با نقش بین‌الملل‌گرایانه آمریکا و تلاش این کشور برای استقرار نظم لیبرال در سراسر جهان تنظیم شده است.

مهم‌ترین استراتژیست‌ها و نظریه‌پردازان طرفدار محدودسازی نقش آمریکا «بندوو»^۱ (۲۰۱۷-۲۰۱۸)، «پریبل»^۲ (۲۰۱۸)، «پوزن» (۲۰۱۸)، «روگر»^۳ (۲۰۱۸)، «کارپنتر»^۴ (۲۰۱۸)، «مرشایمر» (۲۰۱۸) و «والت» (۲۰۱۸) هستند که در ادامه دیدگاه آن‌ها در دو حوزه عوامل داخلی و خارجی ارزیابی می‌شود.

۴-۱. عوامل داخلی

۴-۱-۱. منافع و هزینه‌ها

تلفات انسانی، تأثیرات منفی مالی و اقتصادی و دیپلماتیک، همچنین تأثیرات

-
1. Bindow
 2. Preble
 3. Ruger
 4. Carpenter

مخرب بین‌المللی‌گرایی لیبرال بر ارزش‌ها، سیاست‌ها و جامعه داخلی آمریکا همگی هزینه‌های ایالات متحده در راستای دفاع و توسعه نظام بین‌المللی لیبرال است. مداخلات ایالات متحده در امور امنیتی جهان غالباً پرهزینه و کمتر موفقیت‌آمیز بوده است. علاوه بر این مداخلات ایالات متحده می‌تواند این کشور را درگیر تنش‌های موجود در روابط کشورهای دیگری کند که هیچ ارتباط مشخصی با منافع مهم و حیاتی ایالات متحده ندارند.

۴-۱-۲. ظرفیت آمریکا

با توجه به پیش‌بینی‌های مربوط به کسری بودجه و بدهی‌های ایالات متحده، این کشور طی سال‌های آینده دیگر قادر نخواهد بود همچون ۷۰ سال گذشته نقش گسترده‌ای در جهان ایفا کند. حضور وسیع ایالات متحده در امور بین‌الملل می‌تواند منجر به افزایش بیش از حد بدهی‌های این کشور و در نتیجه ناکامی دولت در حل مشکلات داخلی شود و موقعیت ایالات متحده در نظام بین‌الملل را با مشکل مواجه سازد.

۴-۱-۳. تجربیات گذشته

نقش ایالات متحده در ۷۰ سال گذشته در واقع نوعی انحراف از اصول سیاست خارجی این کشور بوده است. سیاست خارجی آمریکا غالباً با دوره‌هایی از محدودسازی و خویش‌داری همراه بوده تا سطح بالایی از مشارکت بین‌المللی؛ بنابراین اتخاذ مجدد نقش محدود ایالات متحده به لحاظ تاریخی در سیاست خارجی این کشور سابقه دارد و سیاست سنتی آمریکا محسوب می‌شود.

۴-۱-۴. معیارهای اخلاقی

ایالات متحده هیچ‌گاه به آرمان‌های ایدئال خود نرسیده است و به همین دلیل فاقد صلاحیت اخلاقی کافی برای دنبال کردن نقش‌هایی است که به دنبال تحمیل ارزش‌های لیبرال به سایر کشورها باشد. هرگونه تلاش برای ترویج چنین ارزش‌هایی برای ایالات متحده هزینه‌مند است.

۴-۲. عوامل خارجی

۴-۲-۱. رشد قدرت و ثروت رقبا

با توجه به رشد سریع ثروت و قدرت چین و سایر کشورها، ایالات متحده دیگر مانند گذشته قدرت مسلط جهانی نیست و این موقعیت هژمونیک با گذشت زمان کمرنگ‌تر نیز خواهد شد و این مسئله باعث می‌شود که تداوم نقش رهبری جهان دشوارتر و پرهزینه‌تر شود و تأثیرگذاری به مراتب کمتری نیز داشته باشد.

۴-۲-۲. ایده‌های مربوط به نظم بین‌المللی

کشورهای دیگر جهان نظیر چین ایده‌های خاص خودشان را در مورد نظم بین‌الملل دارند و این ایده‌ها در تمامی جوانب بانظم بین‌الملل لیبرال فعلی سازگار نیست. ایالات متحده باید تغییر در توزیع قدرت را بپذیرد و با چین و سایر کشورها برای رسیدن به تعریفی منصفانه از یک نظم بین‌المللی جدید توافق کند.

۴-۲-۳. اوراسیا (اروپا و آسیا) به عنوان حوزه‌هایی خودسامان

با توجه به رشد اقتصادی متحدان و شرکای ایالات متحده در اروپا و آسیا بعد از جنگ جهانی دوم، این متحدان و شرکا در حال حاضر قادر به برآورده ساختن نیازهای امنیتی‌شان هستند و می‌توانند در مناطق خود به عنوان حوزه‌هایی خودسامان ایفای نقش کنند و جلوی ظهور هژمون‌های منطقه‌ای را بگیرند. در نتیجه می‌توان سطح مداخله ایالات متحده را در امور اوراسیا با اطمینان از عدم ظهور هژمون منطقه‌ای کاهش داد، در واقع دخالت گسترده ایالات متحده در امور اوراسیا مانع از نقش‌آفرینی جدی کشورهای منطقه برای جلوگیری از ظهور هژمون شده است.

۴-۲-۴. هژمونی و حوزه نفوذ

حتی اگر یک یا چند هژمون منطقه‌ای در اوراسیا ظاهر شوند، این مسئله وضعیت غیرقابل قبولی برای منافع حیاتی ایالات متحده ایجاد نمی‌کند و منافع این کشور همچنان می‌تواند حفظ شود. به عبارت دیگر شکل‌گیری چنین جهانی لزوماً به معنای ناسازگاری با منافع حیاتی ایالات متحده نیست.

در پایان می‌توان به این نکته اشاره کرد که چندجانبه‌گرایی مدنظر بین‌الملل‌گرایان، تمایل آن‌ها به ایفای نقش رهبری و طرف‌داری سرسختانه از جهانی‌شدن اقتصاد موجب هزینه‌مند بودن منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال برای آمریکا بوده و سرانجام به شکست این منطق منجر شده و زمینه قدرت‌یابی دونالد ترامپ را فراهم کرده است که از مخالفان سرسخت بین‌الملل‌گرایی و صرف هزینه در راستای نقش رهبری جهان است. همچنین مبنای مخالفت ترامپ با ترویج دموکراسی و ملت‌سازی به‌عنوان یکی از اصول سیاست خارجی سنتی ایالات متحده به هزینه‌های بالا و بدون دستاورد آن بازمی‌گردد (یزدان فام، ۱۳۹۵، ص ۱۵۱). ترامپ معتقد است که متحدان آمریکا هزینه‌های سنگینی به آمریکا تحمیل می‌کنند و عملاً مشارکتی در تأمین هزینه‌های نظام امنیت دسته‌جمعی ندارند. آمریکا به‌تنبهایی هزینه تولید کالای امنیت را می‌پردازد و دیگران در سایه آن پیشرفت کرده، به آمریکا بی‌اعتنایی می‌کنند (یزدان فام، ۱۳۹۵، ص ۱۴۷).

نتیجه‌گیری

تعریف‌های ارائه‌شده از نظم بین‌المللی لیبرال متفاوت‌اند؛ اما عناصر کلیدی این نظم عبارت‌اند از: احترام به تمامیت ارضی کشورها و عدم تغییر در مرزهای بین‌المللی با زور یا اجبار؛ اولویت دادن به حل اختلافات بین کشورها به‌صورت مسالمت‌آمیز، بدون توسل به زور و اجبار و مطابق با قوانین بین‌المللی؛ احترام به حقوق بین‌الملل، قواعد، هنجارها و ارزش‌های جهانی از جمله حقوق بشر؛ حمایت از نهادهای بین‌المللی قوی برای اجرای حقوق بین‌الملل و ارزش‌های جهانی؛ استفاده از تجارت بین‌الملل و سیستم‌های سرمایه‌گذاری لیبرال برای پیشبرد تعاملات اقتصادی قانون‌مند و رشد و توسعه اقتصادی کشورها؛ تعامل و همکاری در حوزه آب‌های بین‌المللی، فضای هوایی بین‌المللی و اخیراً فضای سایبری به‌عنوان حوزه‌های مشترک بین‌المللی.

به دلایلی همچون هزینه‌های هنگفت پیگیری منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال، ظهور رقبای جدید در عرصه بین‌المللی برای آمریکا و تعاریف متفاوت آن‌ها از نظم بین‌المللی نسبت به تعریف نظم مورد نظر بین‌الملل‌گرایان و همچنین وضعیت

بدهی‌های ایالات متحده و کاهش ظرفیت آن، نقش ایالات متحده در جهان تغییرات تاریخی را تجربه می‌کند. ناظران استدلال می‌کنند که مهم‌ترین شاخص‌های سیاست خارجی ایالات متحده در این دوران عبارت‌اند از: مردد بودن در خصوص ارزش متحدان و غلبه نگاه تجاری در مدیریت الگوهای اتحاد با ایالات متحده؛ حمایت کمتر از توافق‌نامه‌های تجاری منطقه‌ای یا چندجانبه و سازمان تجارت جهانی (WTO)؛ پیگیری سیاست‌های حمایت‌گرایانه از اقتصاد آمریکا و مذاکره با هدف دستیابی به توافق‌نامه‌های جدید یا تجدیدنظر در توافق‌های تجاری دو یا چندجانبه پیشین؛ اتخاذ رویکرد گزینشی نسبت به دفاع و ترویج آزادی، دموکراسی و حقوق بشر به‌عنوان ارزش‌های جهانی؛ کم‌توجهی به قدرت نرم و تأکید بر قدرت سخت و نظامی؛ عقب‌نشینی داوطلبانه ایالات متحده از موقعیت خود پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان رهبر جهان؛ پرهیز از درگیر شدن در امور بین‌الملل، یک‌جانبه‌گرایی و عدم تمایل به کار از طریق مؤسسات و توافق‌نامه‌های بین‌المللی یا چندجانبه.

به‌طور کلی سیاست‌های اقتصادی آمریکا در دوران ترامپ بیشتر رویکردی نئومرکانتیلیستی دارد و برخلاف نظم بین‌المللی لیبرالی است که حکومت آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت خود را ضامن حفظ آن می‌دانست. اکنون پس از سیاست‌های اتخاذی ترامپ، زمینه‌های یک جنگ اقتصادی در جهان شروع شده است و امکان دارد برخی از کشورهایی که آمریکا تعرفه‌های وارداتی علیه آن‌ها اتخاذ کرده است، اقدام به مقابله به‌مثل کنند. در صورت تداوم تحول سیاست خارجی آمریکا به سمت نئومرکانتیلیسم، دو سناریو در پیش خواهد بود؛ بر اساس سناریوی نخست بازیگران بزرگی همچون چین و اتحادیه اروپا، نقش اقتصادی آمریکا را بر عهده می‌گیرند که گامی مهم در افول قدرت اقتصادی آمریکاست و سناریوی دوم، اتخاذ سیاست‌های اقتصادی حمایت‌گرانه ملی و مرکانتیلیستی توسط سایر کشورها است که بازار تجارت در جهان را دچار چالش می‌کند و به‌طور حتم این چالش دامن‌گیر خود آمریکا نیز می‌شود و تصمیمات دولت آمریکا می‌تواند بهانه‌ای برای قطب‌بندی‌های اقتصادی در جهان باشد.

منابع

- آیکنبری، جان (۱۳۹۰). سه دوره نظم بین‌الملل گرایی لیبرال: آمریکا و محذورات نظم جهانی لیبرال. ترجمه: قهرمانپور، عسگر. *مطالعات منطقه‌ای*، (۴۰). کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷). منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا. ترجمه: داود غریباق زندی. محمود یزدان فام. نادر پوراخوندی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. چاپ اول.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۰). دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان. ترجمه: علیرضا طیب. چ دوم. تهران: نشر نی.
- محترم، رحیم. نصیری سوادکوهی، رضا (۱۳۹۵). بازرگانی بین‌الملل، تئوری‌ها و کاربردها (با رویکرد مدیریت صادرات و واردات). تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی. یزدان فام، محمود (۱۳۹۵). سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، (۴).

- Allison, G. (2018). The Myth of the Liberal Order. [Online] Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/2018-06-14/myth-liberal-order> [Accessed 14 June. 2018].
- Bandow, D. (2017). Endless War Is No Honor to America's Veterans. [Online] National Interest. Available at: <https://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/endless-war-no-honor-americas-veterans-23261> [Accessed 19 Nov. 2017].
- Bandow, D. (2018). Europe Still Doesn't Take Its Own Defense Seriously. [Online] National Interest. Available at: <https://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/europe-still-doesnt-take-its-own-defense-seriously-24636> [Accessed 24 Feb. 2018].
- Brands, H. (2018). America's Global Order Is Worth Fighting For; The Longest Period of Great-Power Peace in Modern History Is Not a Myth. [Online] Bloomberg. Available at: <https://www.bloomberg.com/opinion/articles/2018-08-14/america-s-global-order-is-worth-fighting->

- for [Accessed 14 August. 2018].
- Brands, H. (2018). *American grand strategy in the age of Trump*. 1st ed. Brookings Institution Press.
- Callahan, P. (2004). *Logics of American Foreign Policy: Theories of America's World Role*. 1st ed. New York: Pearson/Longman.
- Carpenter, T. (2018). *America Needs to Get Back to the Basics I Foreign Policy*. [Online] National Interest. Available at: <https://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/america-needs-get-back-the-basics-foreign-policy-24642> [Accessed 25 Feb. 2018].
- Danforth, N. (2018). *What's So Disordered about Your World Order?* [Online] War on the Rocks. Available at: <https://warontherocks.com/2018/06/whats-so-disordered-about-your-world-order/> [Accessed 20 June. 2018].
- Friedman, G. (2018). *The Myth of the Liberal International Order; It's Dangerous to Pine for a Time That Never Really Was*. [Online] Geopolitical Futures. Available at: <https://geopoliticalfutures.com/myth-liberal-international-order/> [Accessed 19 Sep. 2018].
- Haass, R. (2017). *America and the Great Abdication*. [Online] The Atlantic. Available at: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2017/12/america-abidcation-trump-foreign-policy/549296/> [Accessed 28 Nov. 2018].
- Haass, R. (2018). *A World in Disarray: American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order*. 1st ed. New York: Penguin books.
- Heckscher, E. (1955). *Mercantilism*, vol. 2 (London: George Allen and Unwin, Second Edition,) 13
- Kissinger, H. (1994). *Diplomacy* (New York: Simon and Schuster, 1994), 59
- Liptak K and Acosta J (2017) *Trump on Paris accord: 'We're getting out'*. CNN, Available from: <http://www.cnn.com/2017/06/01/politics/trump-paris-climate-decision/index.html>
- Lissner, R and Rapp-Hooper, M. (2018). *The Liberal Order Is More Than a Myth; But It Must Adapt to the New Balance of Power*. [Online] Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/world/2018-07-31/liberal-order-more-myth> [Accessed 31 July. 2018].
- Mazarr, M. (2018). *The Real History of the Liberal Order; Neither Myth Nor Accident*. [Online] Foreign Affairs. Available at: <https://www.>

- foreignaffairs.com/articles/2018-08-07/real-history-liberal-order [Accessed 7 August. 2018].
- Mazarr, M. (2018). The Real History of the Liberal Order; Neither Myth Nor Accident. [Online] Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/2018-08-07/real-history-liberal-order> [Accessed 7 August. 2018].
- Mearsheimer, J. (2018). The Great Delusion: Liberal Dreams and International realities. [Online] National Interest. Available at: <https://nationalinterest.org/feature/great-delusion-liberal-dreams-and-international-realities-32737> [Accessed 5 Oct. 2018].
- Mearsheimer, J. and Walt, S. (2016). The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy. [Online] Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing> [Accessed 28 Nov. 2018].
- Mokyr, j. (2017). "How 'America First' Could Become America Last," PBS Newshour. Available at: <http://www.pbs.org/newshour/making-sense/column-america-first-become-america-last/>.
- Preble, C. (2018). Is This the End of the Liberal World Order? [Online] National Interest. Available at: <https://nationalinterest.org/feature/end-liberal-world-order-27792> [Accessed 3 Aug. 2018].
- Renshon, S. (2012). Barack Obama and the Politics of Redemption. 1st ed. New York: Routledge.
- Ruger, W. (2018). To Defend America, Don't Overreach. [Online] New York Times. Available at: <https://www.nytimes.com/2018/03/19/opinion/iraq-war-failed.html> [Accessed 19 March. 2018].
- Schweller, R. (2018). Three Cheers for Trump's Foreign Policy. [Online] Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/world/2018-08-13/three-cheers-trumps-foreign-policy> [Accessed 28 Nov. 2018].
- Simpson, E. (2018). There's Nothing Wrong With the Liberal Order That Can't Be Fixed by What's Right With It; Realists Need to Get a Lot More Realistic about the Global Legal System. [Online] Foreign Policy. Available at: <https://foreignpolicy.com/2018/08/07/theres-nothing-wrong-with-the-liberal-order-that-cant-be-fixed-by-whats-right-with-it/> [Accessed 7 August. 2018].

- Szrom,C. (2016). “The Mercantilism of Donald Trump,”. Available at: http://www.realclearworld.com/articles/2316138123/the_mercantilism_of_donald_trump_112358.html
- Trump. D. (2017). “Inaugural Address,” Office of the Press Secretary, White House, Available at: <https://www.whitehouse.gov/inaugural-address>.
- U.S. Department of Defense(2018), Available from: <https://dod.defense.gov/News/SpecialReports/Budget2019.aspx>
- US National Security Strategy (2010).
- Walt, S. (2018). Has Trump Become a Realist? [Online] Foreign Policy. Available at: <https://foreignpolicy.com/2018/04/17/has-trump-become-a-realist/> [Accessed 28 Nov. 2018]. (accessed 25 October 2017).